

حادثه در شهر

سر گرمی با شکنجه روح و روان دیگران بازی خطرناک

فردی با دادن خبر جعلی فوت یکی از بستگان باعث نگرانی اعضای خانواده شد و لحظات دردناکی را برای شان رقم زد.

به گزارش خبرنگار ما، چند جوان در یک دورهمی شبانه شرکت کرده بودند که یکی از آن ها با شیطنت خبر جعلی فوت صاحب خانه را به فرزندان داد و همین ماجرا آن ها را تا سر حد مرگ ترساند و روانه بیمارستان کرد.

مرد مزاحم که با شیرین کاری نابه جایش همه را به دردسر انداخته بود با ابر از پشیمانی در باره این اتفاق گفت: شبی با چند تن از دوستانم در خانه یکی از اقوام گرد هم آمدم و برای سرگرم شدن هر کدام پیشنهادی دادیم.

وی ادامه داد: در یک لحظه جرقه یک بازی خطرناک در ذهنم زده شد که با سر کار گذاشتن فرزندان صاحب خانه آن هم با خبر فوت پدرشان مجلس مان را کمی گرم کنم و دور هم بخندیم.

وی اظهار کرد: چون می دانستم بعد از دادن خبر فوت صاحب خانه حتما فرزندانم با تلفن اعضای خانواده تماس می گیرند برای همین پیش دستی و تلفن همراه اعضای خانواده را یک جا جمع کردم تا خودمان به آن ها پاسخ دهیم.

قبل از تماس با یکی از فرزندان صاحب خانه از دوستانم خواستم به محض برقراری تماس صدای قرآن بخشن کنند و هم زمان شیون و ناله سر دهند تا موضوع را باور کنند.

وی ادامه داد: زمانی که با پسر صاحب خانه تماس گرفتم و خبر جعلی فوت پدرش را دادم تا صدای قرآن و ناله و فریاد را شنید سریع تلفن را قطع کردم و منتظر تماس او و سایر فامیل شدم.

تماس ها یکی پس از دیگری با تلفن همراه صاحب خانه و همچنین همسرش برقرار می شد و ما هم بدون صحبت کردن فقط با وصل تلفن همراه صدای قرآن و ناله و شیون را پخش و سریع گوشی را قطع می کردیم.

این داستان مدتی ادامه پیدا کرد تا این که متوجه شدیم یکی از فرزندان صاحب خانه از شنیدن خبر جعلی فوت پدرش دچار حمله قلبی شده و کارش به بیمارستان کشیده است.

بعد از این اتفاق همراه دوستانم از ترس مان آن جا را ترک کردیم و هر کدام به منزل مان رفتیم. روز بعد از این ماجرا زمانی که بستگان و فرزندان صاحب خانه متوجه سرکار گذاشتن شان شدند من را داخل خانه گیر انداختند و حسابی کتک ام زدند تا برایم درس عبرتی شود و دیگر با شایعه پراکنی مردم را ناراحت نکنم.

ماجرای جوانی که می خواست یک شبه پولدار شود

آتش کریستالی

صدیقی

می خواستم یک شبه به نان و نوایی برسم برای همین دل به دریا زدم و با او همکاری کردم و همین تصمیم غلط من را داخل دریای سراب غرق کرد.

جوان و خام بودم و هر بار که سود باد آورده مواد مخدر زیر دندانم مزه می کرد بیشتر طمع می کردم. کار به جایی رسید که قاچاق کریستال را از گرم به کیلوگرم رساندم. خیلی ریسک بالایی داشت و البته سودش هم زیاد بود اما با پاره شدن طناب پوسیده طمع، داخل دره تباهی افتادم. این ها بخشی از صحبت های جوان قاچاقچی است که پشت میله های زندان به آینده تباه شده اش می اندیشد. در ادامه گفت و گوی خبرنگار ما را با او می خوانید.

چطور شد سر از زندان در آوردی و چند وقت است که این جا هستی؟

بیراهه رفتمم زندگی ام را سوزاند. الان ۱۰ سال است که به جرم قاچاق مواد از نوع کریستال در حبس هستم.

شغل ات چه بود و چطور شد که پا در رکاب خلاف گذاشتی؟

در یک پیتزا فروشی کار می کردم. بعد از این که به خاطر نداشتن سرپرست و حامی ترک تحصیل کردم از طریق یکی از بستگانم با صاحب یک پیتزا فروشی آشنا شدم و چند سالی همان جا مشغول به کار شدم.

سرم در لاک خودم بود و روز و شیم شده

بود کار و پس انداز کردن پول تا بتوانم

ازدواج کنم. بعد از مدتی کار در پیتزا

فروشی روزی پای یکی از دوستان قدیمی

ام به آن جا باز شد.

وقتی دوستم بعد از سال ها من را دید از اوضاع و احوالم جويا شد و من هم که

دل خوشی از روزگار نداشتم سیر تا پياز

زندگی ام را برایش تعریف کردم اما کاش

این کار را نمی کردم و زیاد آن روز با او گرم

نمی گرفتم.

دوستم از وضع مالی خویش با آب و تاب

برایم تعریف کرد و زمان خداحافظی

به من پیشنهاد یک کار نان و آب دار را

داد اما چیزی درباره آن نگفت و آن را به

زمان دیدارمان در خانه خودش موکول

کرد. بعد از شنیدن حرف های وسوسه

انگیزش خیلی مشتاقی بودم تا متوجه شوم

که چطور در زمانی اندک پول خوبی گیرم

می آید.

زمانی که شب به دیدار دوست به

ظاهر خیرخواهم رفتم درباره پیشنهادش

پرسیدم و او هم بی مقدمه سر اصل مطلب

رفت و گفت کارش قاچاق مواد است.

اول کمی جا خوردم اما زمانی که حرف

هایش را در مورد پول زیاد شنیدم پاهایم

شل شد، چون کار در پیتزا فروشی

درآمدش خوب نبود و کفاف تشکیل یک

زندگی مناسب را نمی داد.

به قول معروف می خواستم یک شبه به نان

و نوایی برسم .

به نان و نواو ازوبت رسیدی؟

آن موقع ۲۲سال بیشتر نداشتم. سریع

بدون فکر به عاقبت کار با صاحب کارم

تسویه حساب و تمام پل های پشت سرم

را با ندانم کاری خراب کردم و بعد از آن

وارد کار قاچاق شدم. هر بار که سود باد

آورده زیر دندانم مزه می کرد حریص تر

می شدم.

کار به جایی رسید که قاچاق کریستال

را از گرم به کیلو گرم رساندم. هر دفعه

که مواد می فروختم غرق رویا می شدم

و در خیال خودم با پول های بادآورده

به خواستگاری دختر مورد علاقه ام می

رفتم. چند ماه به این منوال گذشت و

در این خواب و رویاها بودم که ناگهان از

عرش به فرش افتادم و با دستگیر شدنم

همه چیز به باد فنا رفت.

چه حکمی برایت صادر شد و بر نامه ات برای آینده چیست؟

بعد از دستگیری به حبس ابد محکوم

شدم. آینده ای برایم نمانده و جوانی ام

با طمع ام تباه شد. الان که سابقه دار

شده ام معلوم نیست بعد از آزادی ام باید

چه کار کنم.

می خواستم راه صد ساله را یک

شبه بروم غافل از این که این مسیر

به بیراهه می رفت و آینده و جوانی و

زندگی ام همه به یک باره خاکستر

شدند.

ای کاش به همان کار کم درآمد در

پیتزافروشی قناعت می کردم و آن را

ادامه می دادم، هرچند دیر به آرزوهایم

می رسیدم اما مطمئن بودم که با سر

بلندی می رسم ولی با بیراهه رفتن

آبرویم رفت.

سریع بدون فکر به عاقبت

کار با صاحب

کارم تسویه

حساب و تمام

پل های پشت

سرم را با ندانم

کاری خراب

کردم و بعد از

آن وارد کار

قاچاق شدم

آسیاب به نوبت

صدیقی- می گوید دیگر کسی برایش نمانده و تنها تر از همیشه و امید به زندگی اش کم شده است. البته این ها را نتیجه کردارهای زشت و ناپسند گذشته اش می داند زیرا با خودپسندی و غرور جوانی اش کوچکترین ارزش و احترامی برای خانواده به ویژه مادرش قائل نبود.

او در راهروی دادگاه خانواده می گوید: چقدر زود دوران جوانی ام که به غیر از خودم و افکار پلیدم به کسی فکر نمی کردم گذشت.

وقتی یاد مادرم می افتم که با تشر زدن ها و دست بلند کردن هایم به رویش اشک از چشمانش جاری می شد و زیر مشتش و لگدم فقط تمنا می کرد دلم می خواهد آب شوم و زیر زمین بروم.

بعد از گذشت سال ها از آن روزها که مادر بی پناهم را تحقیر می کردم اکنون نتیجه کارهایم را می بینم.

همان بلایی را که سر مادرم می آوردم سر همسرم می آوردم و با کوچکترین خطایی او را به باد کتک می گرفتم تا به قول خودم مردانگی ام را به رخش بکشم.

پس از ازدواج چند فرزند قد و نیم قدور و برم را گرفت و هر روزی که به زور و قوای پسرانم افزوده می شد به همان اندازه قوای جسمانی من تحلیل می رفت. ماه ها و سال ها به این منوال گذشت تا این که پسر بزرگم مثل جوانی های خودم نتواند شد و به هر رفتارم واکنش شدیدی نشان می داد. فکر می کردم مثل گذشته می توانم آن ها را مطیع فرمانم کنم اما غافل از این که چرخ فلک زمانه به سرعت می چرخد و آسیاب به نوبت بود. زمانی که از پسرم چیزی می خواستم یا این که او را برای کاری سرزنش می کردم به او بر می خوردم و از کوره در می رفتم و من را زیر مشتش می گرفت. این قصه کتک خوردن هایم ادامه داشت تا این که روزی پسر بزرگم از من خواست که یکی از زمین های حاصلخیزم را به او بدهم.

وقتی در خواستش را رد کردم من را زیر مشتش و لگد گرفت. همسر و دیگر فرزندانم اصلا به دفاع از من بر نخاستند چون از من دل خوشی نداشتند، شاید هم ته دل شان راضی به ذلیل و خوار شدنم بودند. رفته رفته همه اموالم را از دست دادم و آبرویی پیش دوست و فامیل برایم باقی نماند. وقتی آواره کوچ و خیابان شدم ناخودآگاه یاد مادرم افتادم که روزگاری همین مصیبت ها را سرا و پدرم می آوردم. مستقیم سر مزارش رفتم و بعد از کلی گریه از مادرم درخواست بخشش کردم بعد از آن تصمیم گرفتم به دادگاه خانواده بیایم تا با کمک قانون بتوانم با فرزندان ناخلف بدتر از خودم کنار بیایم و بیش از این نگذارم خوار و خفیف ام کنند.



از سال ۱۳۶۲ تاکنون

مصرف کنید تا باور کنید...



اولین اجاق گاز پاک کن ایرانی
با آرم استاندارد
اجاق گاز پاک کن، مخصوص
اجاق های لعبی و استیل
و اجاق گاز پاک کن ژله ای

WWW.TIZPAK.COM
شرکت تیزپاک خراسان (سهامی خاص)
تولید کننده انواع محصولات
پاک کننده و بهداشتی

در عطوفت کوچکترین یاری شما عشق می آفریند

انجمن حمایت از بیماران سرطانی

شماره کارت اعتبار بانک پاسارگاد : ۵۰۲۲۲۹۱۰۱۳۲۲۰۲۴۷
شماره کارت اعتبار بانک پارسیان : ۶۳۳۱۰۶۱۰۸۰۰۱۴۳۸۵
شماره کارت اعتبار بانک ملت : ۳۳۶۶۳۳۶۶-۸۷
شماره کارت اعتبار بانک پارسیان : ۷۲۰۴۳۶۴

اسفرائین ، خیابان امام رضا ، امام رضا ۷ تلفن : ۳۷۲۴ ۲۲۳۹ - ۵۸
بجنورد ، دوچنار ، خیابان برنجی روابط عمومی : ۷۲۳۷ ۲۳۳۴ - ۵۸



نمایندگی کرمان موتور جهت تکمیل کادر پرسنلی خود نیاز به افراد زیر دارد:

- ۱- **حسابدار انفر**
- ۲- **انباردار انفر**
- ۳- **فروشنده خانم انفر**
- ۴- **کارشناس فنی مکانیک انفر**
- ۵- **مکانیک انفر**
- ۶- **جلوبندی کار انفر**
- ۷- **برقکار انفر**
- ۸- **نقاش انفر**

تلفن : ۳ و ۱۶۷۹۱۰۳۲۳-۵۸

بجنورد : بلوار امام خمینی غربی-جنب چهارراه رسالت(میدان بار)-مجتمع نمایندگی های عضدی